

# رویداشتی روان‌اجتماعی به خیزش اعتراضی دی‌ماه در ایران علی شریعت کاشانی

## دو توده و دو روان‌شناسی توده‌ای

«یکی تیشه بگیرد پی حفره زندان

دیگر تیشه بگیرد پی حفره زندان» (1)

«روان‌شناسی توده‌ها»ی مورد گفت‌وگو در گفتار پیش‌رو صورتی از روان‌شناسی اجتماعی تحلیلی است که منعکس‌کننده روحیه و رفتار، خواسته‌ها و نیازها، و آرمان‌ها و آرزومندی‌های یک توده انسانی در زمان حال و در شرایط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و مدنی ویژه‌ای است. نیز در بطن این روان‌شناسی یک سلسله سازوکار (مکانیسم) و فرایند روانی و انفعالی در اشکالی «اجتماعی‌شده» قابل تشخیص خواهد بود که تار و پود عاطفی و کیفی آن را تشکیل می‌دهد و به مناسبت منشاء گرایش‌ها و رفتارها و کنش‌ها و واکنش‌های توده‌ای واقع می‌شود. بنابراین «روان‌شناسی توده» در این معنا یک روان‌شناسی «ذاتی» و «فطری» نیست که انسان اجتماعی یک‌باره با آن زاده شود و از آن پس در سراسر زندگانی بر دوش کشد. نیز این روان‌شناسی با «روان‌شناسی جمعی» یونگ که از اسطوره‌اندیشی و کهن‌نمونه‌باوری و پیش‌تاریخ‌گرایی تغذیه می‌کند و سرانجام از برهوت عرفان‌گرایی و یک «ناخودآگاه جمعی» (das kollektive Unbewusste) واقع‌گریز و مبهم سر برمی‌آورد اندک خویشاوندی و هم‌نوایی ندارد. سرانجام این که همین روان‌شناسی با نظریه «روان‌شناسی مردمان» (Völkerpsychologie) که برخی مردم‌شناسان فرهنگ‌گرای چون ویلهلم وونت (Wilhelm Wundt / ۱۸۳۲ - ۱۹۲۰) برای چندی در میان نهاده‌اند و نیز کوشیده‌اند تا، با رویداشت به آداب و رسوم فرهنگی و به‌ویژه ملاحظات زبان‌شناختی، وجه‌های «علمی» و «ایجابی» و «تجربی» بدان ببخشند سخت بیگانه است. [2]

«روان‌شناسی توده‌ها» در صورت عینی و اجتماعی و کما بیش تحلیلی با گوستاو لوبون آغاز می‌شود که برآیند نوشتاری آن رساله‌ی «آواز» [3] است. سپس با فروید، در پرتو

بازخوانی و بازاندیشی رساله‌ی لوبون، برخی مفاهیم سئست و غیرتحلیلی خود را از دست می‌دهد، به شماری از مفاهیم و نظریات پایه‌ای روان‌کاوی مسلح می‌شود، به مرتبه‌ی یک روان‌شناسی اجتماعی تحلیلی می‌رسد، و بدین‌گونه جایگاه نظری و محتوای کیفی مستحکم‌تر و قابل دفاع‌تری به دست می‌آورد. رساله‌ی «روان‌شناسی اجتماعی» [4] فروید حاوی خطوط اصلی و چشمانداز کلی این صورت از روان‌شناسی است، و ما چندی پیش در گفتاری مندرج در [پایگاه تارنمای رادیو زمانه](#) به معرفی محتوای این رساله و سنجش آن با محتوای رساله‌ی لوبون پرداختیم.

در نوشتار پیش رو «روان‌شناسی توده‌ها»ی مورد نظر ما همین صورت فرویدی آن خواهد بود، منتهی با درگذشتن از حوزة کلیات و پیوستن به قلمرو برخی مسائل سیاسی و اجتماعی و مدنی روز با ملاحظات تازه‌تر همراه خواهد شد و همچون ابزاری در سنجش و توضیح گوشه‌هایی از روان‌شناسی دو صورت مشخص از توده در ایران امروز (توده‌ی معترض و واخواه و توده‌ی حکومتی) مد نظر قرار خواهد گرفت.

جایگاه اجتماعی نامرغه افراد توده‌ی خودجوش از عوامل برانگیزاننده‌ی مهمی است که آنان را گردهم می‌آورد و خواست و نگاه و اندیشه‌شان را متوجه یک آرمان مشترک می‌سازد که همانا چشمانداز آینده‌ای بهین و زندگانی بسامان و شایسته‌تری است.

## ۱. نمایی از دو توده متفاوت

در ایران امروز، همچون در بسیاری از جوامع دیگر، در دل کل جمعیت

شهروند که تشکیل‌دهند یک تودک کلی و فراگیر یا بزرگ‌توده است با چندین توده و خرده‌توده روبرو می‌شویم. شماری از این توده‌ها و خرده‌توده‌ها چنین‌اند: انجمن‌ها، بنیادها، اتحادیه‌های صنفی و کارگری و دانشجویی، نهادهای نظامی چون ارتش و سپاه و بسیج، تشکلهای پلیسی و امنیتی و اطلاعاتی، جمعیت‌های دینی اسلامی، جمعیت‌های دینی زرتشتی، یهودی، ارمنی، مسیحی، آشوری، بهایی و غیره، فرقه‌ها و جرگه‌های چندگانک صوفیانه. برخی از این توده‌ها «ساختگی» یعنی سازوار و پایدار و دارای راهبر یا رئیسی فرمان‌فرمایند، نظیر دو تودک دینی و نظامی و یا تودک حکومتی، و برخی خودجوش و گه‌گاهی و در مواردی نیز بدون راهبرند، مانند توده‌های موقتی که به اعتراضات و تظاهرات خیابانی و پراکنده دست می‌زنند. بنابراین در کنار توده‌های سازوار و بادوام گونه‌گون شاهد برآمدن توده‌هایی گه‌گاهی می‌توان بود، و آن هنگامی است که افرادی به‌منظور یک حرکت اعتراضی حقیطلبانه و آرمان‌جویانه ناگهان گرد هم می‌آیند و توده‌ای شکل می‌دهند.

از میان توده‌های خرد و بزرگ و گونه‌گون یادشده دو توده را برمی‌گزینیم و درمی‌نگریم که از دید ساختاری و تشکیلاتی<sup>۵</sup> متفاوت، مستقل از یکدیگر، و بیگانه با یکدیگرند.

یکی تودک خودجوش است که در مواردی بدون راهبر است. شکل‌گیری و خودنمایی این توده نامنتظره است، و بدین سبب زمان دقیق برآمدن آن در یک برهه زمانی خاص قابل پیش‌بینی نیست. چنین است که گردهم‌آیی‌ها و تظاهرات برق‌آسای خیابانی اخیر در نزدیک به هفتاد شهر ایران برای حتا حاکمیت یک پدیدک غیرقابل انتظار و غافلگیرکننده بود. علل پیدایش و اهداف و آرمان‌های این‌گونه توده‌ها نیز، چنان که در زیر (بند ۲) برخواهیم شمرد، با آنچه که خاص «توده‌های ساختگی» و سازمان‌دهی شده است اغلب (و البته نه همیشه و همه‌جا) فرق دارد. از یکسو بیکاری، تنگدستی مادی، و نبود چشم‌انداز یک زندگانی بسامان و امیدبخش در میانه، و از سوی دیگر محدودیت آزادی‌های فردی و اجتماعی و مدنی به‌دلیل فرمانروایی یک دید و تفکر تمامیت‌خواه و سیاست اجتماعی ناپویا و ملال‌آور بر جامعه، از عوامل تعیین‌کننده‌ای است که توده‌های خودجوش را شکل می‌دهد، به خیابان می‌کشاند، و خواهان تغییر و تحول وضع موجود می‌گرداند. این در حالی است که تودک ساختگی و نسبتاً سازواری چون «جنبش سبز» که دارای راهبر و نیز برخاسته از پایگاه اجتماعی متفاوتی بود، به روی هم زاده یک جنگ قدرت بود که در دل خود نظام دینی سیاسی چیره بر جامعه درگرفته بود. سرانجام

از وزن [جمعیتی تود] خودجوش باید یاد کرد. بی‌گمان چنین توده‌ای در قیاس با بزرگ‌تود [شهروند کوچک می‌نماید. ولی این واقعیت را باید در نظر داشت که در شرایط سیاسی و اجتماعی و مدنی مداربسته و توأم با سرکوب و بازداشت و خفقان، شرایطی که مجال برای اعتراضات و تظاهرات گسترده برجا نمی‌نهند، تجمعات، گروه‌ها، و خرده‌گروه‌های به‌پاخاسته به‌نحوی بخش بزرگی از بزرگ‌تود [شهروند را نمایندگی می‌کنند که نیازمندی‌های مادی و یا آرمان‌های سیاسی و اجتماعی و مدنی مشابه و مشترکی در خود دارد. پس در اینجا از «مشت نمون» خروار» باید سخن گفت.

دست [دوم توده‌های «ساختگی» سازمان‌یافته و بادوام و آراسته به راهبرند. یکی از آنها توده‌ای است که ما در این گفتار «تود» [حکومتی» نامیده‌ایم. این توده در ایران امروز متشکل است از نهاد حکومت و حاکمیت و زیرمجموعه‌های آن مانند نهادهای نظامی و شبه‌نظامی، امنیتی و اطلاعاتی، و جمعیت‌های دینی وابسته. هریک از این زیرمجموعه‌ها، در عین ادغام در دستگاه حاکمیت و تبعیت از پیشوای حکومتی یا ابرراهبر، خود نیز دارای رئیسی ناظر یا خرده‌راهبر است که در تصمیمات و اقدامات کلیدی از ابرراهبر پیروی می‌کند.

تود [حکومتی، برخلاف تود [پر شمار و فراخ‌دامن در سطح جامعه، دراصل موجودیتی محدود و مداربسته دارد، نمایند [کل تود] شهروند نیست، نیز در اتخاذ تصمیمات خرد و کلان سیاسی و اقتصادی و مدنی و یا بین‌کشوری پایبند به همه‌پرسی و مشارکت‌دادن تود [شهروند در این تصمیمات نیست و از این‌رو (به‌جز جلب حمایت برخی لایه‌های اجتماعی که با آنها اشتراکات ذهنی و عقیدتی دارد) از حمایت معنوی و مردمی بزرگ‌تود [شهروند طرفی بر نمی‌بندد و بنابراین، دست‌کم در این مورد خاص، با مردم سالاری‌بیگانه می‌ماند. ناگزیر این خرده‌توده در مقام خوددفاعی برمی‌آید و در اندیش [استحکام بخشیدن به جایگاه اجتماعی خُرد و نامطمئن خود فرو می‌رود. ولی این امر نیازمند به‌دست آوردن بال و پر بیشتر و سیاهی لشکر است. این نیازمندی موجب می‌شود تا خرده‌تود [حکومتی به دو راهکار متوسل شود: یکی تکیه‌زدن به جمعیت‌های مذهبی است که در تشکیلات کوچک و بزرگ روحانیت به‌ویژه سنتی در اشکال «حوزه» و «حسینیه»، «مدرسه علمیه»، «جامعه مدرسین»، و دیگر تشکیلات طلبه‌پرور و «ائمه‌جمعه» ساز گرد آمده‌اند. دوم پدیدآوردن خرده‌گروه‌هایی تازه‌تر و تازه‌نفس از راه جذب و آرایش عناصری از لایه‌های سنتی مردم جامعه است. منظور آن دسته از لایه‌های

سنتی شهری و به خصوص روستایی است که حاکمیت با آنها وجوه مشترکی در سطوح ذهنی و فکری و عقیدتی و حتا منشی و آموزشی و پرورشی دارد و به نام آنها نیز مردم به توجیه موجودیت و تأیید مشروعیت و حقانیت خود می‌پردازد. شمار درخوری از این لایه‌ها از دید مادی و امکانات معیشتی تنگدست و نیازمندان و لذا در هوای یک زندگانی مادی بسامان و بهتر در خدمت حاکمیت دینی-سیاسی درمی‌آیند. درکل از دل این لایه‌های اجتماعی نیازمند و رام‌شدنی است که خرده‌گروها و خرده‌توده‌های «حزب الهی»، «ثاراللهی»، «بسیجی»، «سپاهی» و غیره سربرآورده‌اند و همچون نهادهایی وابسته و وفادار و گوش‌به‌فرمان تثبیت یافته‌اند. این خرده‌توده‌های ساختگی با پیوستن به خرده‌تود[] حکومت‌گر آن را به یک تود[] کلی بدل می‌سازند. اگرچه این تود[] کلی در قیاس با بزرگ‌تود[] شهروند کشور همچنان خرد و کوچک است، ولی به لحاظ تعدد تشکیلات، تنوع مراکز قدرت، و نیز ادغام خرده‌تودها و تشکل‌های وابسته در خود در خور اعتنا است.

## ۲. از رویارویی دو توده و علل آن

خیزش توده‌ای و خودجوش دی‌ماه ۱۳۹۶ زمینه و مناسبتی فراهم آورد تا این که تصویر و نمایی از رویارویی دو تود[] ناهمگون برابر چشم شهروندان ایرانی به نمایش درآید. یکی، که دیری است سره را از ناسره نیک بازشناخته است، به نحوی نماینده و سخن‌گوی بخش گسترده‌ای از بزرگ‌تود[] شهروند بود، زیرا منعکس‌کنند[] کم‌داشته‌ها و نیازمندی‌های مادی و دادخواهی‌های اجتماعی و مدنی این بزرگ‌نوده از رهگذر فریادهای خشم و نفرت و کنش قهرآمیز بود. دودیگر تود[] حکومتی بود که به یاری خرده‌توده‌های پلیسی و امنیتی وابسته به خود به مقابله با تود[] نخست برخاست.

خیزش یادشده را، که به ابتکار جوانانی اغلب ۲۰ تا ۲۵ ساله یا کمی بیشتر (بنا بر اذعان خود بازداشت‌کنندگان) صورت گرفت، همچون واکنشی در برابر انباشت انفجارزای انبوهی از مسایل مادی و اقتصادی و نیز سیاسی و اجتماعی و مدنی باید در نظر آورد و سنجید. از یکسو شاهد وضعیت اقتصادی آشفته و فقرآفرین کشور به دلیل سوء مدیریت و سیاست‌های اقتصادی ناساز و کژراه از چهار ده[] پیش به این‌سو هستیم، یعنی از زمانی که دستار بر تاج شورید و بر کشور چیره شد، و از دیگرسو با حضور گسترد[] فساد و تبهکاری و دزدی‌های کلان و اغلب مدیریت‌شده در دستگاه‌ها و نهادها و بنیادهای تحت حمایت حکومت و حاکمیت می‌باشیم (نظیر اختلاس، برداشتهای نادرست و ناموجه

از منابع مالی ملی و کشوری و دولتی، و غیره که حتا خود دولت گاه‌گاه و جسته - گریخته از آن‌ها یاد کرده و می‌کند). پس «سالی که نکوست از بهارش پیداست!» روشن است که در این وانفسا تودج تهیدست و سخت نیازمند جامعه به‌ویژه نسل جوان این توده، نسلی مغبون و سرخورده که اندکی از فریادهای خشم و نفرتش در خیزش برق‌آسای دی‌ماه به گوش رسید، وضعیت موجود را بیشتر ازین تاب نمی‌آورد.

افرون براین توزیع نادرست و نا‌عادلانه و یا سوء مدیریت‌شدن ثروت ملی بین نهادها و سازمان‌های چنگدان کشور سال‌ها است که مناسبات اقتصادی و شغلی و تولیدی را در وضعیتی رقت‌بار رها کرده است و در نتیجه به روند شکوفایی و سازندگی در سطوح مادی، کارآفرینی، و همچنین فرهنگی و آموزشی و پرورشی گزند و زیان رسانیده است. در مثال از مسائل نابرابری و سوء استفاده در توزیع بودج ملی می‌توان یاد کرد. نمونه‌ای از این نابرابری را اختلاف فاحش و حیرت‌آور میان دو بودجه‌ای می‌توان دید که برای سال ۱۳۹۷ برای دو نهاد متفاوت در نظر گرفته شده است: یکی با رقمی بسیار بالا (بیش از دو هزار میلیارد تومان!) به تشکیلات دینی - تبلیغی و مدارس و حوزه‌های واعظ و طلبه‌پرور اختصاص یافته است، و دیگری در مقایسه با بودج نخست با رقمی بسیار پایین و پرسش‌برانگیز (نزدیک به سی و شش میلیارد تومان) به نهاد آموزش و پرورش؛ حال آن که این حیاتی‌ترین و ضروری‌ترین نهاد با میلیون‌ها دانش‌آموز و محصل، هزاران مدرسه و دبیرستان و هنرستان، و تودج پرشمار آموزگار و دبیر و مربی و کارمند سروکار دارد، و نیز فرهنگ‌پذیری و شکوفایی نسل جوان کشور در گرو امکانات مادی و مالی این نهاد و برخوردار بودن آن از نیروی انسانی بسنده و پرطرفیت است (حال بگذریم از دیگر بودجه‌های نابسنده و اندک که به تشکیلات حیاتی و ضروری دیگری چون سازمان‌های محیط زیست و جنگل‌بانی و غیره اختصاص داده شده است). در این‌جا کژاندیشی و اعمال تبعیض و انحصارگرایی در تعیین و تصویب چنین بودج نحیفی برای نهاد آموزش و پرورش بدین معناست که حاکمیت سیاسی - دینی، آن‌هم به‌رغم گذشت چهار دهه از عمر آن، برداشتی همچنان انحرافی و کوتاه‌بینانه و همزمان انحصارجویانه از مفهوم «فرهنگ» دارد، و لذا در نظر مداربسته و سردر خود فروبردن آن تنهاصورت بهین و برازند آموزش و پرورش و فرهنگ‌گستری را در حوزه‌ها و حجره‌های طلبه‌پرور و تشکیلات واعظان و مبلغان دینی می‌باید جست، همین و بس! گو این‌که هم‌اکنون دانشگاه‌های کشور نیز رفته‌رفته به دام این دید و تفکر حریص و تمامیت‌خواه درمی‌افتند. همین بس به «هیئت امنای» برخی از آن‌ها نظر اندازیم که از چندی پیش گِرد «ائمه جمعه» و

«حجت‌الاسلام»‌های انتصابی حلقه زده‌اند و در چنین شرایطی مدعی دانشجویپروری و فرهنگ گستریندا! [5]

علت دیگر خیزش دی‌ماه را، خیزشی که در صورت ادامۀ وضع ناخجستۀ موجود پیش‌بینی نوزایی آن در چشم‌اندازه آینده چندان دشوار نیست، در سرکوب و به‌سُخره‌گرفتن یک سلسله آزادی‌ها که حق طبیعی و مسلم شهروندانند باید جست. تردیدی نیست که این خیزش اعتراضی به روی هم، و در بدو امر، همچون واکنشی قهرآمیز خود می‌نماید که در برابر تنگدستی مادی و بیکاری و در یوزگی و به‌ویژه عدم پاسخ‌گویی حکومت‌گران به این مشکلات صورت گرفته است. با این‌همه با توجه به وجود یک سلسله نارضایتی عمومی که، افزون بر موارد اقتصادی و اجتماعی، مسائل مدنی و شهروندانه را نیز شامل می‌شود، ناگزیر به در نظر آوردن این خیزش به‌مثابۀ یک «جزء» از یک «کل» فراگیریم، «کل»ی که در آن محدود شدن حقوق مدنی و شهروندانه نمودی بارز دارد. از آن‌جمله است: ممنوعیت اجرای موسیقی در شماری از شهرها؛ خوارداشت و منزوی ساختن خوانندگان به‌نام و بزرگی که همواره محبوب طیف وسیعی از شهروندان به‌خصوص جوانان بوده‌اند و همچنان هستند؛ بازپس‌گرفتن شماری از آزادی‌های انسانی و مدنی اساسی از بانوان (بانوانی که تشکیل‌دهندۀ نیمی از جمعیت کشورند)، مانند بازپس‌گرفتن آزادی نوازندگی و خوانندگی، آزادی حضور در ورزشگاه‌ها، و آزادی حق انتخاب در پوشاک و پوشش و غیره. به این سلب آزادی‌ها چند مورد نافرخندۀ دیگر را باید افزود: محدودیت و یا سرکوب آزادی قلم و بیان و اندیشه به سود پاسداشت و ترویج روزافزون قشری‌گیری دینی و منع اندیشۀ آزاد؛ تحمیل و تبلیغ و به‌نمایش نهادن پی‌اپی آیین اشک و عزا، ماتم‌زدگی، و مرثیه‌سرایی در سطح کشور، که این خود برابر است با خوارداشت و محکومیت شادمانی و شکوفایی روحی و روانی و مردود شمردن زندگانی شاداب و شکوفا و امیدبخش. این‌ها همه از سنخ آن دسته از اقدامات و رفتارهای ضد اجتماعی و ضد مدنی هستند که انباشتگی‌شان به انفجار توده‌ای، به‌ویژه در شرایط بحرانی، می‌انجامد.

### ۳. از روان‌شناسی دو تودۀ درگیر

با درنگی در بافت کیفی و روان‌شناختی دو تودۀ یادشده و چگونگی انگیزش‌ها و کنش و واکنش‌ها در هریک از آن‌ها با دو روان‌شناسی توده‌ای متفاوت آشنا می‌شویم:

- یکی روان‌شناسیِ تود[] خودجوش برآشفته و واخواه و بازخواست‌کننده است،
- و دوم روان‌شناسی گروه فرمان‌فرما و حکومت‌گر و خرده‌توهای هوادار و فرمان‌بردار آن است.

در یک دید کلی، «روان‌شناسی توده» مجموعه‌ای از کنش‌ها و واکنش‌های متنوع، خواست‌ها و گرایش‌های فعال و منفعل، فرافکنی‌ها، آرمان‌گرایی‌ها، همانندشدگی‌های متقابل زشت و زیبا، و نیز مناسبات عشق‌ورزانه و سازنده و یا برعکس خصمانه و ویران‌گر است که در بطن یک توده، خرده‌توده یا گروه پای می‌گیرند و بافتار روان‌شناختی آن را تشکیل می‌دهند. جلوه‌ها و کارکردهای عینی و اجتماعی این روان‌شناسی نیز متناسب با شرایط زمانی و مکانی خاص شکل می‌گیرند.

در خلوت روان‌شناسی دو توده مورد گفت‌وگوی ما، چونان در هر تود[] انسانی و اجتماعی دیگری، شماری فرایند و سازوکار روانی و خصلت منشی و رفتاری حضور دارند. این‌ها در وحدت و انسجام جوهری توده، طبیعت مناسبات بین‌انسانی موجود در آن، و چگونگی برخورد و تماس کلی آن با جهان خارج، نقش «عامل» را بازی می‌کنند. ولی در هر توده (در تود[] اجتماعی، و یا در تود[] حکومتی) متناسب با جایگاه فرهنگی، پایگاه اجتماعی، و ماهیت و مقاصد آن توده جهتی ویژه به خود می‌گیرند و تأثیرات و کارکردهایی متفاوت از خود نشان می‌دهند. از سه مورد مهم آن‌ها یاد می‌کنیم:

۱. فرایند «همانندسازی» (Identifizierung, Identification). در یک دید کلی، □□□□□□□□□□ به این معناست که فرد خویش‌تن را همانند آن کسی می‌گرداند که او را همچون یک من برتر و بهین به‌شمار می‌آورد، بسان یک الگوی مطلوب منشی در نظر می‌گیرد، و در رفتار و کردار و اندیشه به پیروی از او می‌پردازد. این مفهوم ما را به مفاهیم دیگری نیز می‌رساند که توضیح‌دهند[] چگونگی پیدایش و به‌کارافتادن فرایند همانندسازی‌اند، مانند دو مفهوم «من آرمانی» و «خودشیفتگی». همانندشدن دوستان و هم‌اندیشان و هم‌اندیشان، و یا همانندشدن افراد و گروه‌هایی در جامعه به یک شخصیت صنفی، سیاسی و یا ملی محبوب نمونه‌هایی از این همانندشدگی در سطوح اجتماعی و توده‌ای است که به ارضای خودشیفتگی نیز می‌انجامد. خودشیفتگی در این‌جا به این معناست که فرد یا گروه «آرمان من» یا «من آرمانی» خویش را در آین[] «من» شخصیت مطلوب و محبوب خود بازمی‌یابد و به «رضایت خاطر» می‌رسد، به «رضایت خاطر»ی که در حکم التذادی خودشیفتگانه است.



این فرایند در هردو توده خودجوش و حکومتی مورد بحث ما نیز تشخیص‌پذیر است. برای نمونه، جایگاه اجتماعی نامرغه افراد تود [خودجوش از عوامل برانگیزانند] مهمی است که آنان را گردهم می‌آورد و خواست و نگاه و اندیشه‌شان را متوجه یک آرمان مشترک می‌سازد که همانا چشم‌انداز آینده‌ای بهین و زندگانی بسامان و شایسته‌تری است. از این‌پس شاهد همانندشدگی عاطفی متقابل افراد درون توده در منش و کنش، برانگیختگی و تحرک، و آرمان‌خواهی هستیم، و این چیزی است که آنان را در اعتراض و بازخواست و دادخواهی و تظاهرات خیابانی همداستان و همنوای یکدیگر می‌گرداند. همچنین فرایند همانندشدگی در تود [حکومتی و خرده‌توده‌هایی که اقمار آن را تشکیل می‌دهند صورت می‌گیرد و در اینجا اشتراکات فکری و مسلکی، عقیدتی، و منشی موجود بین افراد توده و نیز چگونگی دید و تصورشان از انسان و جهان (که معمولاً دید و تصویری مبتنی بر یک جهان‌بینی دینی و مسلکی است) نقشی بزرگ بازی می‌کنند. چنین است که در توده یا خرده‌توده‌های حکومتی هم شاهد همانندشدگی افراد درون توده به یکدیگر در رفتار و نحو [اندیشیدن و کنش و واکنش می‌باشیم، و هم شاهد همانندشدگی هریک از آنان به راهبر مورد مهر و ستایش، به راهبری که تشکیل‌دهند] «ابرمن آرمانی» یا «من آرمانی» دست‌جمعی‌شان است.

می‌دانیم در روان‌کاوی از فرایند «همانندسازی با پرخاش‌گر» (Identifizierung mit dem Angreifer) نیز سخن می‌رود (این اصطلاح و مفهوم از ابداعات دختر فروید، آنا فروید، است). همانندشدن کودک با یک پدر پرخاش‌جوی و نوزایش این همانندشدگی در درازای زندگانی او گویای نوعی «همانندسازی با پرخاش‌گر» است. این فرایند در توده نیز نمود پیدا می‌کند و آن زمانی است که توده خود را با خشونت و سرکوب توده رقیب (تود [پلیسی و امنیتی] روبرو می‌بیند و متقابلاً به پرخاش‌گری (درگیری، سنگ‌پراکنی و یا آتش‌افروزی و تخریب...) دست می‌زند. در اینجا «همانندشدگی با پرخاش‌گر» در حکم «خوددفاعی» است. همین فرایند، ولی با جلوه‌ها و پیامدهایی متفاوت، در تود [حکومتی به چشم می‌خورد، و آن همانندشدن افراد این توده به سرکرد [خشک و خشن‌شان در سرکوب افراد تود] رقیب است. در این میان عارضه «خودبزرگانگاری» (Megalomania) نیز که با احساس «قدرت مطلق» (Omnipotence) و خودشیفتگی شدید نسبت دارد همنشین فرایند همانندشدگی پرخاش‌جویانه می‌شود. چرا که تود [پرخاش‌گر خود را زیر چتر حفاظت حاکمیت و دلگرم به حمایت بی‌کم و کاست راهبر یا نمایندگان او باز می‌بیند و بالتبع خود را «قدرتمند» و «قاهر» و تود [رقیب را «مقهور» و «ناتوان» می‌شمرد. این امر به‌سهم خود راه

را برای خودنمایی و عنان‌گسستگی سابقه «دیگری‌آزاری» (Sadisme) باز می‌کند، با پیامدهای چون ضرب و شتم، بازداشت و حبس، و در مواردی نیز شکنجه و قتل. پیداست که در این موارد همانندشدگی با پرخاشگر تقلیل‌پذیر به خوددفاعی نیست، بلکه به معنای خشونت برای خشونت است. هرآنچه که در ۱۳۸۸ در بازداشتگاه یا بهتر بگوییم شکنجه‌گاه کهریزک رخ داد گویای گوشه‌ای از این ماجرا است.

**۲. فرایندهای مهر و کین و ورزانه یا عامل «اودیپی»:** این فرایندها در آوردگاه دو تود و حکومتی متخاصم از محدود فردی به قلمرو دست‌جمعی کشیده می‌شوند. درگیرشدن یک تود ناخرسند و برآشفته با مظهر قدرت و اقتدار به‌گونه‌ای یادآور ستیزه‌جویی کودک با پدر قدرت‌مند خویش است؛ و در این میان «راهبر» (به‌مثابه نماد و جایگزین پدر نامهربان و هراسناک مورد خشم) هدف این ستیزه‌گری قرار می‌گیرد. در این دیدگاه باید گفت که در توده‌های حاکمیت‌ستیز، به‌ویژه در توده‌های خودجوش و بیراهبر، با وجه ستیزه‌جویانه و اقتداربرهمن «اودیپی» سروکار داریم.

برعکس، فرایند اودیپی در تود حکومت‌گر، چونان در اقمار یا خرده‌توده‌های برساخت آن، همچون عامل وحدت و دمسازی به‌کار می‌افتد، زیرا در این‌جا با پدر- رئیس یا راهبری دمساز و مراقب و همدل روبرویم که دلبستگی و همنوایی افراد تود زیر فرمان خود را نسبت به خویش برانگیخته است، حال آن که این راهبر دراصل یک عنصر خودشیفته و خودباور و هراسناک بیش نیست. بامعناترین نمونه تاریخی و همزمان تجدیدپذیر و تکراری این مورد را در «قبیل نخستین» (به تعبیر فروید) می‌بینیم، در قبیله‌ای که سرآغاز تاریخ اجتماعی نوع بشر را رقم زده است. فروید براین نظر است که تود ساختگی آراسته به وجود راهبر برپای ساختار این قبیل ابتدایی و کهن‌الگویی پای می‌گیرد و روابط میان افراد فرمان‌بردار توده و راهبر فرمان‌فرما نیز همچون مناسبات میان مردان سربه‌زیر و سراپا مطیع آن قبیله و پدر- رئیس خودکامه و خودشیفته‌شان است. باری، راهبر در یک تود ساختگی چون تود حکومتی تجسم پدر- رئیس بدوی است. نیز اطاعت افراد این توده از راهبر القاکننده اطاعت افراد قبیل بدوی از سرکرده‌شان است. پس آنچه که دیرزمانی بر مناسبات موجود میان افراد قبیله و پدر- رئیس حاکم بوده است با شکل‌گیری هر تود ساختگی تازه‌تر نوزایی می‌شود. چنین است که بنیان‌گذار روان‌کاوی در گفت‌وگو از روان‌شناسی چنین توده‌ای تصریح می‌کند: «تود ساختگی از آن جهت که در آن یک نفر به‌عنوان رئیس بدوی تعیین می‌شود، با تود ساختگی بدوی تفاوت دارد. در تود ساختگی بدوی، رئیس بدوی به‌عنوان یک فرد واقعی وجود دارد، در حالی که در تود ساختگی، رئیس بدوی فقط یک نقش است.» (فروید، ۱۹۱۷، ص ۱۸۷)

توده خودجوش و ساختگی مورد بحث ما را در دو موضع سیاسی و اجتماعی متفاوت می‌نشانند و ناگزیر رو در روی یکدیگر قرار می‌دهد. یکی بر اقتدار حاکمیت موجود می‌شورد، ولی دیگری در پاسداشت آن می‌کوشد، یکی کم‌داشته‌ها و نیازهای مادی و حیاتی را فریاد می‌کند و از نبود یا کمبود حقوق مدنی و شهروندی نیز دم می‌زند، دیگری اما با خاموش‌کردن فریادها در حفظ «حرمت» و «حیثیت» حاکمیت و پاسداشت وضعیت موجود می‌کوشد. این دو موضع ناهمگون و جلوه‌های سیاسی و اجتماعی متضاد آن‌ها گویای وجود دو منش ناهمگون نیز هست: در تود

بنا بر این آنچه را که به مثابه تفاوت عاطفی - اودیپی میان دو تود ناهمگون می‌توان در نظر آورد مورد روان‌شناختی دیگری است که دو توده خودجوش و ساختگی مورد بحث ما را در دو موضع سیاسی و اجتماعی متفاوت می‌نشانند و ناگزیر رو در روی یکدیگر قرار می‌دهد. یکی بر اقتدار حاکمیت موجود می‌شورد، ولی دیگری در پاسداشت آن می‌کوشد، یکی کم‌داشته‌ها و نیازهای مادی و حیاتی را فریاد می‌کند و از نبود یا کمبود حقوق مدنی و شهروندی نیز دم می‌زند، دیگری اما با خاموش‌کردن فریادها در حفظ «حرمت» و «حیثیت» حاکمیت و پاسداشت وضعیت موجود می‌کوشد. این دو موضع ناهمگون و جلوه‌های سیاسی و اجتماعی متضاد آن‌ها گویای وجود دو منش ناهمگون نیز هست: در تود

واخواه و خطرکننده با گردهم‌آیی و مبارز کسانی روبرویم که بر ترس و هراس اودیپی (فرزند- پدری) فایق آمده‌اند و در نتیجه توانایی «نه» گفتن به دست آورده‌اند. «نه» گفتنی است که نشان رشد طبیعی و بهنجار منش و شخصیت و استقلال‌پذیری است و این‌که بعدها به‌گونه نفی وضعیت ناساز موجود، نفی حاکمیت تحمیلی، و نفی فرمان‌فرمایی بالادستان و فرمان‌برداری زیردستان به گوش می‌رسد. در برابر، در تود حکومتی و اقمار آن با روندی وارونه مواجه هستیم: در اینجا «نه» قاطع جای خود را به «آری» بی‌چون و چرا واگذارد، تن‌سپردن به حاکمیت و بالتبع راهبرستایی و گوش‌به‌فرمانی ارج و منزلتی بس بزرگ دارد، نافرمانی «گناه کبیره» و فرمان‌برداری «ثواب» رستگاری‌بخش به‌شمار می‌آید. پس همه‌چیز به عقد حل‌ناشده‌ای می‌رساند که ریشه در وجه منفعل «اودیپ» دارد، در ترس و لرز و هراس، در سربه‌زیری عاطفی و منشی، در تبعیت کودکانه از فرامین بی‌چون و چرای پدران، و خلاصه در تثبیت و درج‌زنی منش و شخصیت و اندیشه در مرتبه‌ای فرودست و ابتدایی از روند رشد و تکامل روحی و روانی و ذهنی.

۳. **مهروزی یا «عشق»:** فروید مهرورزی را عامل پیوند و اتحاد در تود ساختگی آراسته به راهبر به‌شمار می‌آورد و نیز بیمه‌کننده پایداری مناسبات میان افراد توده و راهبر، از این قرار که عضو توده در وجود راهبر «مایه‌گذاری عاطفی» (Besetzung , Cathexis) می‌کند، او را مراد می‌شمرد و می‌ستاید، و «من» آرمان‌جوی خویش را نیز با این «ابرم‌آرمانی» انطباق می‌دهد. در پی این مایه‌گذاری

عاطفی و همانندشدگی تصور کلی یکایک افراد توده یا مریدان این است که راهبر هم آنان را به یک اندازه دوست می‌دارد. این احساس «برابری» بین افراد توده مشترک می‌گردد و در تحکیم اتحاد درون‌گروهی و همچنین پیوندهایشان با راهبر کارساز واقع می‌شود. فروید در روشنگری این مورد دو تود ارتشی و کلیسایی را مثال می‌آورد: «...»

(...)

از همین رو فروپاشی توده و سراسیمگی و سرگشتگی راهبر و پیروان او چیزی جز نتیجه رخت‌برستن مناسبات مهرورزانه از آن نخواهد. «...»

[7]

[8]

به همین ترتیب فروریختن پیوندهای مهرورزان متقابل در تود حکومتی، چونان در هریک از آقمار آن، فروپاشیدن کل این توده و در نتیجه نیست شدن نظام حاکمیت را به دنبال خواهد داشت. احتمال این رخداد ترس و واهمه در مراکز قدرت حاکمه می‌کارد. پس باید تدبیری اندیشید. تقسیم پست‌های کلیدی میان دوستداران حکومت، گشاده‌دستی در اعطای امتیازات شغلی پول‌ساز و حیثیت‌آور به عناصر وفادار (نظیر پست‌های مهم لشکری و کشوری، دولتی و وزارت‌خانه‌ای)، سپردن مالکیت و مدیریت ذخایر و معادن ملی و کشوری به نهادهای خودی و هوادار (سپاه، جهاد سازندگی، بنیاد شهید، بنیاد مستضعفان...)، این‌ها از جمله راهکارهای پیشگیرانه در برابر احتمال بروز نامهربانی و فراگیر شدن آن در دل تود حکومت‌گر و سستی‌گرفتن ارکان حیاتی آن است. و در این میان راهبر به سهم خود در هاله‌ای از نور تقدس درمی‌پیچد، به مرتب «امام» و غیره ارتقاء می‌یابد، و بدین‌گونه تسلیم و تعظیم و ستایش بی‌چون و چرا برمی‌انگیزد.

## ۴. از جنگ روانی بین دو تود درگیر

در شرایط بحرانی و رویارویی، یک جنگ روانی از سوی هر دو تود رقیب و درگیر در پیش گرفته می‌شود. این جنگ به مثابه ابزاری برای ابراز

وجود و قدرت‌نمایی و کوچک شمردن و مرعوب ساختن طرف مقابل به‌کار می‌افتد. بدلیل نیست که جنگ روانی معمولاً نمادها (سمبول‌ها) را نشانه می‌گیرد و در خیزش‌ها و تظاهرات خیابانی نیز اغلب در حد نمادستیزی مستقر می‌شود. چنین است که معترضان خشمگین بر آنچه که مظهر قدرت و نیز نمایندگی دید و تفکر و ایدئولوژی حاکمیت است می‌شورند. در مثال اعتراضات اخیر در ایران می‌بینیم که عکس‌های راهبر (نماد رهبریت و اقتدار) را به آتش می‌کشند، مقبره امام‌زاده‌هایی را، که نماد و نمود یک تقدس تبارگرایانه و نیز از جمله تکیه‌گاه‌های سلسله‌مراتبی فکری و مسلکی حاکمیت دینی است، طعمه آتش خشم و نفرت می‌کنند. نیز به مراکز نظامی و امنیتی که در نظرشان بازوی زور و سرکوب حاکمیت است حمله‌ور می‌شوند، شماری ساختمان‌های اداری و دولتی و حتی برخی مراکز دادستانی را (که در نظرشان بیشتر نماد ظلم‌گستری است تا دادگستری) هدف قرار می‌دهند، و هرآنچه را نیز که نماد و نمود تراکم و انباشت پول و دارایی است (بانک‌ها، بنیادها و تشکیلات مالی...) نشانه می‌روند. جلوه دیگری از این جنگ روانی شعارهای زشت و زیبا است. برخی از آن‌ها بر آزادی‌خواهی، مطالبات و حق و حقوق‌های مدنی، و یا مواردی چون آزادی بازداشت‌شدگان و زندانیان متمرکزند، و برخی دیگر فریادهای «مرگ براین» و «مرگ برآن» به گوش می‌رسانند که از یک روحیه دست‌جمعی سخت‌عصبی و خشم‌آلود و عاصی‌شده برمی‌خیزد.

از سوی دیگر همین جنگ روانی و نمادستیزی، ولی این‌بار به صورتی دیگرگونه و با نیت و مقاصدی متفاوت، از سوی عوامل حاکمیت در پیش گرفته می‌شود. در این‌جا جنگ روانی همچون ابزاری برای مرعوب‌کردن به‌کار می‌افتد، و این کار به‌رویهم تحقق دو هدف بزرگ را دنبال می‌کند:

▪ یکی تضعیف روحیه توده به‌پا خاسته و درهم‌کوبیدن نیروی پایداری آن به‌منظور رفع خطر است، و این چیزی است که به ایجاد احساس ناتوانایی و یأس توأم با ترس و هراس در افراد توده (یا دست‌کم در شماری از آنان) می‌انجامد. در پی خیزش اخیر موارد خودکشی یا اقدام به خودکشی در بازداشتگاه‌ها و زندان‌ها اوج این دلسردی و وا همه‌زدگی را باز می‌نمایاند.

▪ دوم القا کردن سکوت و سکون و سربه‌زیری بی‌چون و چرا در سطح جامعه و بین بزرگ‌توده شهروند و زهر چشم‌گرفتن از آن است.

دستگیری و بازداشت، تحقیر و خوارداشت، ضرب و شتم، پرونده‌سازی، اعتراف‌گیری زیر شکنجه یا از راه رعب و وحشت‌پراکنی، محاکمه‌های عجولانه و ناعادلانه و تفهیم اتهامات فرمایشی، و سرانجام زندانی‌کردن بازداشت‌شدگان و در مواردی زیر فشار قراردادن خانواده‌ها و بستگان‌شان، نمونه‌های دیگری از به‌کارگیری یک جنگ روانی خردکننده، هراس‌برانگیز، و یأس‌آفرین از سوی حاکمیت برعلیه تودک به‌پا خاسته است که اغلب توأم با تبلیغات رسانه‌ای و تصویری هم هست. جنگ روانی حکومتی و امنیتی نمادها را نیز نشانه می‌رود. نمونه آن پیگرد و بازداشت رهبران و فعالان تشکلهای صنفی و دانشجویی و غیره است که از چند دهه پیش به این سوی بارها به زندان افتاده‌اند و نیز برخی از آنان در پی خیزش توده‌ای اخیر از نو فراخوانده شده‌اند.

پیدا است که هدف سیاسی و ایدئولوژیکی کلی حاکمیت از جنگ روانی از یکسو منحرف‌نمودن اذهان عموم از ناشایستگی‌ها و ناکاری‌ها، کم‌داشت‌ها و ضروریات جامعه، و سرپوش‌نهادن بر اسباب و علل واقعی خیزش و دادخواهی و احتمالاً کنش قهرآمیز است، و از سوی دیگر پیشگیری از خیزش‌های تجدیدپذیر در کوتاه‌مدت و درازمدت و چشم‌انداز آینده است.

دی ۱۳۹۶

## پا نویسه‌ها

[1] . مولوی، محمد تقی، به تصحیح و کوشش بدیع الزمان فروزانفر، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر. ج ۲، غزل ۶۳۶، بیت ۶۶۳۱.

[2] . ویلهلم وونت چندین اثر مفصل را به تشریح و تأیید نظریه «روان‌شناسی مردمان» اختصاص داده است. برای نگاهی کلی براین نظریه. بنگرید به کتاب زیر از او یا به برگردان انگلیسی زبان آن :

– Wundt, Wilhelm (1912), *Elemente der Völkerpsychologie : Grundlinien einer psychologischen Entwicklungsgeschichte der Menschheit*, Leipzig , Kessinger Publishing, 2010.

– Wundt, *Wilhelm* (1916), *Elements of Folk Psychology*, Trad. by E. L. Schaub, London: Allen, Reprint: Sagwan Press, 2015.

[3]. Le Bon, Gustave (1895), *Psychologie des foules*, Paris, Félix Alcan, Editeur. rééd. Paris, PUF, 9e éd, 2013.

[4]. Freud, S. (1921-22), *Group Psychology and The Analysis of The Ego*, trans. By James Strachey, London, *Standard Edition*, Vol. XVIII.

[5]. در گزارشی که در پایگاه تارنمایی «دانشگاه آزاد اسلامی» (یکشنبه ۲۴ دی ۱۳۹۶) آمده است می خوانیم: «...»  
... 31 ...  
...  
...  
...» بنا به گزارش دیگری (خبرگزاری مهر، دوشنبه ۲۵ دی ۱۳۹۶) به دستور رئیس «دانشگاه آزاد اسلامی» دوازده «حجت الاسلام» در هیئت امنای این «دانشگاه» در دوازده استان منصوب شده اند.

[6]. Freud, S. *Psychologie des foules et analyse du Moi*, , trad. De R. Eisler, in Freud., S., *Essais de Psychanalyse*, Paris, Payot, 1981, p. 219

[7]. *Ibid.*, pp. 174-175.

[8]. *Ibid.*, p. 176.